

عقیده [ لو ] بریار بقصه جامستون خیلی نزدیک بود و بالاخره بکایت  
انگلستان توصیه نموده بود که خوبست منزل بناپارت در صورتی که  
باید ابدادر جزیره بماند در « روزمزی هال » ساخته شود

چند روز بعد از این ملاقات بناپارت امیر البحر مالکولم را  
بمحضور پذیرفت امیر البحر شماره های متعددی ( از ژورنال ددبا )  
که با کشتی کریفون وارد شده بود برای امپراطور آورد و ضمناً  
مراسلاتی هم از مادر بناپارت رسیده بود

بناپارت در ضمن صحبت با امیر البحر شمه از هودسون او  
شکایت نموده و گفت که او دارای خصائل یکتفر انگلیسی نیست و  
روی سرفقه بسربازان پروسی شباهت دارد گرچه خدمات خوبی برای  
دولت خود انجام میدهد ولی بقدری در نظر من ناپسند آمده که  
که اگر همین الان بگویند که یک کشتی جنگی برای مراجعت دادن  
من بفرانسه حاضر است خوشحال نخواهم شد

بناپارت میگفت که من و او موافقت عقیده نداریم و حالا فرضاً  
اسم این عدم توافق عقیده را بیچگی بگذارید اخلاق من از  
این قرار است .

برای چه نمیگذارند که من در خارج از محوطه معموله  
گردش کنم این چه فکر پوچی است که از ترس فسرار من بر این  
شخص مسئولی شده ؟ فقط يك پرنده میتواند از این جزیره فرار کند .  
برای چه در سر هر تپه قراول گذاشته اند ؟ همیتقدر که در اطراف  
ساحل کشتیها قراول دارند کافی است این شخص ژنرال نیست او  
در تمام عمر جز بفراریان کورس بسپاه دیگری فرمان نداده اگر  
ما در برج لندن حبس میکردند بر این جزیره ترجیح میدادم ....  
من قبل از ۳ سال دیگر در این جزیره خواهم مرد

بعد از بناپارت راجع بکمپسرها صحبت کرده و بعد از محکومیت  
مارشال برتران صحبت بمیان آمد و راجع بتجدید قرائش امپراطور  
اطریش مذاکره نموده و بهر يك از این سؤالات امیرالبحر مالکولم  
باروح بشاش و صریحی جواب میداد  
یکمرتبه دیگر که امیرالبحر بلونگود آمد يك ماشین یخسازى  
هم همراه آورد این ماشین از طرف نایب السلطنه انگلستان بوسیله  
حاکم برای بناپارت فرستاده شده ولی چون ماشین مزبور معیوب بود  
نتیجه خوبی نداد بناپارت موقعی که با ماشین بازی میکرد یکی از  
میزان الحرارم هارا شکست و گفت این هم کار من ! و بعد بازوی  
امیرالبحر را گرفته و او را یباغ کشیده راجع به بحریه با یکدیگر  
صحبت کردند.

روز پانزدهم اوت رسید این روز جشن امپراطوری بناپارت بود  
گور کود يك دسته گل بنفشه تهیه کرده و روی آن نوشت ( از  
جانب پادشاه رم ) - مقصود پسر بناپارت است - و می خواست که  
دسته گل را به بناپارت تقدیم نماید بناپارت ساعت هشت صبح وارد  
اطاق خود شده و گور کود دسته گل گچك را بیناپارت تقدیم و  
تهنیت گفت بناپارت گفت « ! یقن بدانید پادشاه رم نه بمن فکر  
میکند بشما ! در این موقع لاسکاس و پسرش هم وارد اطاق شدند  
و همگی باغ آمدند خانواده موتولون و برتران هم وارد شدند و  
اطفال آنها اطراف بناپارت را گرفتند و همگی زیر چادر صرف نهار  
نمودند آن روز اوقات بناپارت بین خانواده گذشت و شب نو کره اشام  
مفصلی صرف کرده تا پاسی از شب میرقصیدند

## قطع رابطه با هودسون لو



اینه انگلستان در تمام مراسلاتی که برای هودسون-  
لو میفرستاد او را مامور کرده بود که مخارج

لونگود در سال از هشت هزار لیره تجاوز نماید و به عقیده کابینه انگلستان  
اگر تعهداتی از نو کرها و همراهان بناپارت بگیرند آنها قطعا از اطراف  
بناپارت پاشیده شده و باین طریق مخارج لونگود تقلیل خواهد یافت ولی  
این وسیله بلا اثر بود و نو کرهای بناپارت از او دست نکشیدند لو  
می خواست با مرور زمان مخارج لونگود را کم کند زیرا مخارج  
لونگود سالی ۱۷ هزار لیره بود و اگر يك مرتبه این مبلغ بهشت  
هزار لیره تقلیل مییافت معلوم بود که چه طوفانی برمیخیزد .

لو راجع به این موضوع با موتولون صحبت کرد تا موتولون  
در منزل امپراطور صرفه جوئی نماید و موتولون موضوع را به  
امپراطور خبر داده و امپراطور گفت که من پول زیادی در اروپا  
دارم و ممکن است از آن جا پول بخواهم بشرط این که بگذارند با  
مراسلات سر بسته تقاضای ارسال پول کنم .

ولی هودسون لو نمی توانست با موضوع مراسله سر بسته  
موافقت کند زیرا ممکن بود بناپارت به این وسیله با اروپا رابطه داشته  
و بحتمل فرار نماید

روزها گذشت و مخارج لونگود کمافی السابق زیاد بود و چون  
حاکم جزیره می خواست هرچه زودتر به این وضع خاتمه دهد

بنا بر این به لونگود آمده و تقاضا کرد که بناپارت صحبت کند بناپارت او را نزد برتران فرستاده ولی برتران روی نشان نداد سیر- هودسون او فردا صبح مراجعت کرد و برتران را ملاقات نموده و گفت خوب است که ژنرال بناپارت تصمیمات لازمه را اتخاذ نماید که از اروپا پول بخواهد برتران جوابهای سریبالا داد و گفت بناپارت در اروپا پول ندارد هودسون لو گفت که کنت موتولون بمن اطمینان داده است که بناپارت در اروپا پول دارد و ممکن است تقاضای وجه نماید که جبران کسر مخارج لونگود بشود برتران از این که حرف موتولون را در مقابل حرف خود دید بر او ناگوار آمد و گفت آقای حاکم پس بهتر اینست راجع به این موضوع به موتولون مراجعه نمایند زیرا من مایلیم که حتی المقدور چه از نقطه نظر تحریر و چه از لحاظ تقریر کمتر با شما رابطه داشته باشم لو از اطلاق خارج شده و گفت من میتوانم بشما اطمینان بدهم که این تعایل مشترك است و من هم همین نظریه را در باره شما دارم

هودسون لو برای شکایت به لونگود آمده امپراطور او را پذیرفت در این موقع لو مراسله برای موتولون نوشت و گفت که اگر بناپارت کسر هفده هزار لیره را شخصا جبران نکند او مجبور است که مخارج لونگود را بهشت هزار لیره تقلیل بدهد فردا صبح با این که روز یکشنبه بود به اتفاق امیرالبحر بلونگود آمد زیرا میخواست مذاکرات نتیجه بخشی با امپراطور نماید

آن روز هوا صاف شده و آفتاب بود امپراطور با اتفاق لاسکاس و مادام دو موتولون در مقابل عمارت خرید قدم میزد بمحض اینکه هودسون لو را از دور دید پشت کرده بطرف جنگل کوچک رفت يك لحظه بعد لاسکاس آمده و گفت حاکم اصرار دارد که او را

ملاقات نماید بناپارت امیر البحر را دوستانه و مطابق معمول پذیرفت ولی به (لو) حرفی نزد ناپلئون در و ط و امیر البحر در سمت چپ و حاکم در سمت راست بناپارت حرکت میکردند.

حاکم بمحض اینکه فرصتی بدست آورد بناپارت گفت خیلی متاسفم که باعث تصدیع شما شدم ولی رفتار ژنرال برتران مرا مجبور کرد که مستقیماً راجع بموضوع مخارج خانه شما با خود شما صحبت کنم و ضمناً گفت که بعدها رابطه من برتران غیر ممکن شده و شخص دیگری را معین کنید که راجع به کارهای اونگوید به او مراجعه کنم.

بناپارت دست به پشت گذارده و بدون اینکه حرف بزند قدم میزد این سکوت چند دقیقه طول کشیده بالاخره بدون اینکه بهودسور او جوابی بدهد بطرف امیر البحر برگشته و گفت:

گراوند مارشال برتران مری است که لشکرهای زیادی را فرمان داده و اداره نموده و او! میخواهد گراوند مارشال را با یک سر جوقة برابر کند نه تنها با او بلکه با همه، طوری رفتار میکند که گوئی سربازان سابق او و فراریان جزیره کورس هستیم آنچه که مارشال برتران باو گفت در خور او بود حکومتهای دنیا برای اشخاصی که در حول و حوش خود دارند دو نوع شغل ذخیره میکنند یکی برای اشخاصیکه مورد تقدیر هستند و دیگری برای اشخاصی مورد نفرت باشند و او! از طبقه اخیر است و موقعیتی که او داده اند موقعیت یک جلاد میباشد.

حاکم که صورتش از شدت غضب ارغوانی شده بود گفت که من تبعه یک مملکت آزادی بوده و از استبداد متنفرم میخواهند مرا بوسیله تهمت و افترا کثیف کتند زیرا اسلحه دیگری بر علیه من ندارند

من جز اجرای تعالیم دولت متبوعه خود نمیتوانم کار دیگری بکنم  
بنابارت گفت پس باین طریق اگر بشما امر میکردند که مرا  
بقتل رسانید اطاعت میکردید .

حاکم گفت خیر آقا انگلیسها آدم نمیکشند

بنابارت گفت از بدو ورود شما ما مورد توهینهای زیادی  
شده ایم تعلیماتی که شما داده شده است عین همان تعلیماتی است  
که سیر جورج کوک برون داشت و خود او این حرف را بمن زد  
ولی این تعلیمات را شما پنجاه مرتبه سخت تر و شدیدتر تعبیر و تفسیر  
نموده اجرا میکنید شما نسبت بهمه کسی و همه چیز سوءظن دارید  
شما نمی توانید با اشخاص شرافتمند کنار بیایید روح شما خسیس  
است پس اقله مطابق اسرای جنگی با ما رفتار کنید نه محبوسین به  
اعمال شاقه توبانی بانی !

بنابارت مطابق عادت خود هر وقت که عصبانی میشد کلمات و  
و جملات را تمام و کامل ادا میکرد هر کلمه و هر جمله را با ژست  
مخصوصی توأم نموده و باین طریق تاثیر کلمات بالمضاعف میگردد و  
روی لحنها و جمله ها تکیه مینمود

بنابارت موقع را مقتضی دانسته يكايك عملیات ( لو ) را شرح  
داده و میگفت شما مانع شدید که مارشل برتیران اجازه ورود اشخاص  
را بخانه من صادر نماید من هر کاغذی که بنویسم باید لو ببیند هر  
زنی را که بحضور پذیرم باید او اجازه دهد صاحب منصبان فوج پنجاه  
و سوم نمیتوانند مرا ملاقات کنند او حساسیت ندارد بسربازان فوج  
پنجاه و سوم امر کرده است که از ادای احترامات نسبت بمن خود  
داری کنند و بهمین جهت سربازان بیچاره در موقع عبور از مقابل  
من نظر را بزمین میاندازند و خجالت را با خود میبرند يك کتابی

که برای من از طرف یکی از وکلاهی پارلمان فرستاده شده شما نگاهداشته و بعد در نزد دیگران از این عمل اظهار مباهات نموده اید هودسون لو گفت چطور من اظهار مباهات نموده ام ؟

بنابارت گفت آری در حضور حاکم جزیره بوربون اظهار مباهات نمودید و خود او این مطلب را بمن گفت

امیرالبحر در امر مداخله نموده و گفت که اگر سیر هودسون لو کتاب را برای شما فرستاد باین جهت است که در روی کتاب عنوان امپراطور بود او از طرف دولت متبوع خود از تسلیم کتاب منع شده است

بنابارت گفت پس چرا مراسلاتی که بعنوان امپراطور بمن نوشته شده بود برای من فرستادید ؟

سیر هودسون لو گفت این مراسلات از زیر دست وزارت خارجه انگلستان گذشته و بعلاوه از طرف اقوام و با اتباع سابق شما نوشته شده نه از طرف انگلیسها .

بنابارت گفت که لو در ملاء از متون مراسلات شخصی من که خوانده است سخن رانده . مادر پیر من نوشته است که می خواهد آخر عمر در جوار من بمیرد و امروز تمام جزیره از این خبر مطلع شده اند

امیرالبحر گفت که هودسون لو این مراسلات را مقدس میداند و حاکم گفت که من از این مراسله سخن نرانده ام افراد و همراهان شما این موضوع را افشا نموده اند و همه چیز را در نظر شما بطریق دیگری جلوه میدهند آقا اطرافیان شما خوب نیستند .

امیرالبحر مالکولم هم این مسئله را تایید نموده و گفت آری اطرافیان شما خوب نیستند

بنابارت گفت من همیشه امپراطورم و قتیکه نام لرد بانهورست  
رئیس الوزرای شما را فراموش کردند و قتیکه نامهای دیگری که  
امروز جاوه دارد ازین رفت قرنهای دیگر من هنوز امپراطور خواهم  
بود جسم من در اختیار شماست ولی روح من آزاد است و تا پایان  
زندگی همان همت و فعالیت دوره فراندهی اروپای مرا دارد این  
اروپا در آتیه رفتاری که نسبت بمن شده ست قضاوت خواهد کرد و  
شرمساری آن نصیب انگلستان خواهد شد .

هودسون او گفت اگر دولت من رفتار مرا تصویب نکند من

استعفا خواهم داد

بنابارت گفت اگر این کار را بکنید برای شما و برای من  
بتر خواهد بود شما پول میخواهید و من ندارم و باید از دوستان  
خود بخواهم ولی شما نمیگذارید که من به آنها کاغذ بنویسم اگر  
دیگر نمیتوانید بمن نان بدهید - در اینجا امپراطور با دست اشاره  
به مسکر صاحب منصبان فوج پنجاه وسوم نموده و گفت - من سرمبز  
آنها میروم و غذای آنها را میخورم و یا باغذای سربازان شرکت می  
کنم و یقین دارم که آنها قدیمی ترین ربا از اروپا را از سرمبز خود  
نیخواهند راند .

پس از قدری سکوت به صحبت ادامه داده و گفت کینه کور  
کورانه بانهورست اول کابینه انگلستان شما را باینجا فرستاد  
شما یک نفر ژنرال نیستید شما یک نفر از اعضای ارکان حرب می باشید .

این کلمه آخر که اتفاقا حقیقت هم داشت بطوری هودسون -

لورا مجروح نمود که خون سردی را از دست داده گفت آقا من از  
دیدن شما بخنده میافتم



بنابارت یکمرتبه بطرف او برگشته و گفت چطور من شما را  
ببخندم می آورم ۱۴

هودسون لو گفت آری آقا عقیده خطائی که شما در  
باره عنوان من دارید و خشونت رفتار شما موجب ترحم من میشود  
روز شما بخیر !

هودسون لو کلاه بر سر گذارده بدون این که سلامی بدهد  
از حضور امپراطور دور شد و امیرالبحر نظر باینکه حاکم جزیره  
مافوق او بوده و بعلاوه تبعه انگلیس بود طوردیگری نمی توانست  
کند بنا بر این روی امپراطور نموده و گفت من هم مجبورم که  
به شما روز بخیر بگویم ناپلئون باو سلام داده و مطابق معمول برای  
زوجه او سلام فرستاده و امیرالبحر به (لو) مایحق شده و هر دو سواره  
مراجعت کردند .

بنابارت فوق العاده خشمگین شده بود و خود او هم میدانست  
که نیاپستی تا این درجه در باره هودسون لو خشونت نماید از این  
موضوع بالاسکاس و موتولون صحبت کرده و گفت این دو دین مرتبه  
در مدت عمر من می باشد که کار خود را با انگلیس ها بهم زدم  
دفعه اول در ۱۸ فوریه ۱۸۰۳ بود که در ضمن صحبت با لردویت  
فورت صلح آمین برهم خورد .

( صلح آمین د تاریخ اروپا معروف و بنابارت مسئول بهم  
زدن این صلح است که مدتها بعد او را وادار بجنگهای بزرگی  
نموده و سال ها اروپا در آتش جنگ می سوخت ) و دفعه دیگر  
امروز است .

من دیگر نمی خواهم حاکم را به بینم رفتار او مرا بغضب  
آورده و در نتیجه شئون و عنوان مرا خالی دار کرده و بیش از آنچه

لازم حرف میزنم ولی خوشوقتم که يك وسیله عذر دارم و آن اینست که در تحت اختیار او هستم .

آری دیگر بناپارت هودسون او را ندید و به اراده خود وقادار ماند در ظرف پنج سال هودسون لو بارها سعی کرد بناپارت را ببیند موفق نشد و سابی انگیزت که با او آشتی کند نشد .

ولی در یکی از روز های ماه مه به سال ۱۸۲۱ بمقصد خود رسید و بناپارت را دید در این روز اشخاص صامت و ساکت در اطراف بناپارت ایستاده و گریه می کردند این مرتبه دیگر امپراطور با نگاه و حرکت و حرف های خود هودسون لو را مجروح نمی کرد .

بناپارت بارنگ و روی پریده روی تخت خواب سفری خود افتاده و بدون ممانعت به زندانبان خود مجال می داد که پیش بیاید و هودسون لو سر برهنه با نوک پا به تخت خواب بناپارت نزدیک میشد بناپارت مرده بود !

### مبارزه

پس از آخرین جلسه ملاقات بناپارت با سیر هودسون لو بناپارت يك اعتراض مطلوبی را به موتولون دیکنه و املاء نمود که برای حاکم جزیره ارسال شده و از آنجا به کابینه انگلستان و افکار عمومی اروپا برسد در اعتراض مزبور بناپارت تمام دلایل و امارات خصوصی و کلی را برای سوء رفتار انگلیس ها ذکر نموده و مراسله از طرف موتولون امضاء شده روز ۲۳ اوت ۱۸۱۶ برای حاکم جزیره فرستاده شد .

بناپارت از این اعتراض فوق العاده اظهار رضایت میکرد و حتی چند مرتبه آنرا خواند و عین آن را کپی نمود که سوادش را برای

اروپا بفرستند .

کابینه انگلستان همواره از فرار بناپارت می ترسید احيانا اخبار مغنونی هم از اطراف میرسید و شهرت میدادند که توطئه تهیه شده و ژوزف بناپارت هم از بذل پول و مال مضایقه نمیکرده و عده از اشراف قدیم امپراطوری هم با او متفق شده و میخواهند بناپارت را فرار بدهند

پادشاه سابق اسپانی ژوزف بناپارت که مرادر ناپلئون بوده و به اتازونی رفته بود دیگر در فکر حادثه جوانی نبود او میخواست زندگی راحتی داشته باشد و برای این منظور تاج پادشاهی مکزیك را هم بسر گذاشته بود

و اما اشراف سابق امپراطوری بناپارت هم که خبر شرکت ایشان در توطئه شایع شد اگر نمی توانستند نزد لوئی هیجدهم و خانواده بوربون مراجعت نمایند اقلا امیدوار بودند که خود را از خاطر آن ها فراموش کرده روزگاری بر راحتی بگذرانند

ولی ترس و وحشت غالباً بدون علت و دلیل است کابینه انگلستان وحشت زده شده بود به این جهت پشت سر هم برای سیر هودسون لو مراسم فرستاده و به او میگفتند چشم و گوش خود را خوب باز نماید زیرا شایع است که از امریکای جنوبی کشتی های زیادی را برای نجات دادن بناپارت تجهیز می نمایند و يك نفر امریکائی ماجرا جو بنام کارپاتر يك کشتی شرعی تجهیز نموده و می خواهد بناپارت را فرار بدهد .

اگر کابینه لندن تشویش زیادی داشت سیر هودسون لو که مسئولیت تماما متوجه اوست بایستی زیاد تر مشوش باشد اگر ناپلئون فرار میکرد کار بر هودسون او میخدوش و بسکلی از بین رفته و برای

همیشه در محاق فراموشی افتاده بود بنا بر این میخواست ماموریتی را که باو سپرده شده بنحو اکمل و بخوبی انجام دهد او از انجام این ماموریت خود را در انگلستان و اروپا مفتخر میدانست و بفکر او نرسیده بود که ماموریت زندانیانی ماموریت مشغولی است برای او ناپائون يك نفر یعنی بشمار میرفت که انتظامات آن عصر را در هم شکسته و ببد او را ممانعت کرد که دیگر کاری از او ساخته نشود .

هودسون لو نه تنها از لحاظ امید ترقیات آئینه شغل خود پای بند بود بلکه از آن که در حال حاضر هم زندانی وسیعی برای او تهیه شده به این ماموریت خیلی علاقه داشت زیرا جزیره منتهلن يك پادشاهی به شمار میرفت که قدرت مطلقه داشت و بدون واحترامات و حقوق گزافی د باره او برقرار شده است

اگر هودسون لو فکر داشت می فهمید که فرار ناپائون بناپارت که از نقطه نظر مادی در تاخیر و از نقطه نظر ظرفیت مزاجی و به قرامت با انتظامات وسخت گیری ها امکان ندارد اگر محبوس شاهانه میخواست از جزیره فرار کند بایستی در ظلمت شب از سنگستان های در هم و برهم و راههای صعب العبور حرکت نموده خود را به دریا برساند ولی این راه خیلی طولانی و برای بناپارت بواسطه ثمن جثه و عدم اعتیاد به پیاده روی خیلی اشکال داشت از آن گذشته بناپارت نزدیک بین بود و قطعا در ظلمت شب میان سنگلاخ خود را تلف مینمود .

فرضا هم بساحل دریا میرسید چگونه آن کشتی که در انتظار او بود از چنگ سفاین جنگی انگلیسی سالم بدر میرفت زیرا یکمشت مردم ماجراجو که برای فرار بناپارت یک کشتی کوچکی

دور از تیررس ساحل نگاه بدارند قطعا در مصاف با کشتی های جنگی مغلوب هستند .

ولی مجددا کابینه انگلستان و باتهورست لرد اول کابینه بوسیله کشتی ( اوریدیس ) احکام سخت تری فرستاده مقرر داشت که صاحب منصب کیشیک هر روزی دو مرتبه از حضور بنابارت در لونگود اطمینان حاصل نماید .

تمام روابط مستقیم فرانسویان با سکنة جزیره بایستی مقطوع شود برای اینکه وسایل فرار محبوس و در عین حال مخارج او را کم کنند حکم کرده بودند که اقلا چهار نفر از همراهان او به اروپا مراجعت نمایند و تمام آنهایی که باقی میمانند بایستی اعلامیه اطاعت را که بجای اعلامیه تولیه تدوین شده بود امضاء نموده و در صورت عدم امضای اعلامیه هودسون لو بید آنها را به اروپا معاودت بدهند .

منشی نظامی لو موسوم به ( کروگر ) بدوا بملاقات برتران آمد که نظریه او را درك نماید . باو گفت که بموجب آخرین تعلیمات واصله از لندن حاکم جزیره میتواند بشما اجازه دهد که بواسطه بار داری مادام برتران بطرف کاپ عزیمت نمائید

برتران این مرحمت را قبول نکرد و گفت هستی من متعلق به امپراطور است و نمیخواهم او را ترك بگویم .

( کروگر ) اصرار نموده و گفت شما بموجب تعهدی که کرده بودید بنا بود که یکسال در جزیره سنتپان باقی بمانید و اینک که یکسال منقضی شده میتوانید حرکت کنید

برتران باز هم قبول نکرد .

گروگر این موضوع را با مادام برتران بمیان آورد که شاید

اورا تحريك بمراجعت شوهرش نمايد .  
مادام برتران نظر باینکه آبتن بود ترسید که مرض دریا به  
او صدمه بزند و از آن گذشته مبرسید که پس از ورود به کاب  
انگلیسه اجازه مراجعت به بریتانیا را باو ندهند  
همان روز هودسون لو به لونگود آمد و ناپلئون بواسطه درد  
دندان در تعب بود و نخواست او را پذیرد به ( اومارا ) طیب خود  
گفت بهتر اینست که ما یکدیگر را ملاقات نکنیم باو بگوئید که  
به مارشال برتران مراجعه نموده و یاکنل ( رید ) را نزد من بفرستد  
من اگر انجام وظیفه رید ناگوام باشد او را بدون اوقات تلخی  
خواهم پذیرفت زیرا جز انجام وظیفه کار دیگری نکرده است  
ولی ( لو ) بوسیله طیب بناپارت اصرار ورزید که اورا ملاقات  
نماید و در عین اینکه عقاید و نظریات مسالمت جویانه خود را به رخ  
( اومارا ) میکشید از برتران و از بناپارت می خواست که از او  
معذرت بخواهند

**معذرت امپراطور سابق اروپا از سر هتک سربازان فراری کورس !**  
بناپارت از این حرف خنده تلخی نموده و ( لو ) را پذیرفت  
ناچار هودسون لو کنل ( رید ) را نزد بناپارت فرستاده و بناپارت او را  
در باغ پذیرائی کرد و خلاصه از تعلیمات کابینه انگلستان بوسیله  
لاسکاس برای امپراطور ترجمه شد

بناپارت گفت آیا چهار نفر از همراهان من که بایستی از مستهلن  
عزیمت نمایند از صاحب منصبان هستند یا از نوکران  
کنل ( رید ) یا نمیدانست که چه جواب بدهد یا میدانست و  
تجاهل نمود .

بناپارت بزبان ایتالیائی به لاسکاس گفت که در اندک مدت تمام

همراهان مرا از دورم خواهند پاشید و يك روزی صاف و ساده مرا  
بقتل خواهند رسانید .

بناپارت دست بکمر زده در خیابان باغ میرفت و میباید و میگفت  
که این چه حرارت و چه مالبخولیائی است که برای در فشار گذاشتن  
من انگلیسها را گرفته است ولی هر قدر که بیشتر مرا در فشار گذارند  
دنیا بهتر درباره من قضاوت خواهد کرد

لاسکاس تصور کرد که اگر هودسون لو را تهدید نمایند که  
تمام همراهان بناپارت بکمر تبه از ستهلن بروند شاید تسلیم شود اما  
اگر تسلیم نشد در آن صورت امپراطور تنها خواهد ماند

روز هشتم اکتبر سال ۱۸۱۶ حاکم جزیره فورمولی را که  
کابینه انگلستان فرستاده و تمام همراهان بناپارت بایستی امضاء نمایند  
برای برتران فرستاد در این فورمول هم باردیگر بجای اینکه امپراطور  
بناپارت بنویسند ( ناپلئون بناپارت ) نوشته بودند برتران از پذیرفتن  
این فورمول امتناع کرد

هودسون لو گرچه در امضا رساندن این فورمول از باتهورست  
لرد اول کابینه انگلستان اطاعت میکرد ولی میخواست آتش کینه خود  
نیز فرو نشاند و مستخدمین امپراطور را دماغ سوخته نماید

امپراطور بمستخدمین و صاحبمنصبان سپرد که امضا نکنند  
هودسون لو به لونگود آمد و در منزلی که برای برتران ساخته  
شده و تمام بود و بایستی برتران چند روز دیگر بانجا نقل مکان  
نمایند یکی یکی با صاحبمنصبان بناپارت صحبت کرد

برتران که بواسطه خشم و غضب بهیجان آمده بود سعی میکرد  
که لو را متاثر نماید . لاسکاس جملات و عبارات پر پیچ و خمی  
ادا مینمود و موتولون باطراری و دیپلماسی تکلم میکرد ولی هر سه

نفر از امضای فرمولی که بناپارت را آنقدر کوچک میکرد امتناع نمودند  
گورگود که قدری ساده تر از سایر صاحبمنصبان بود اظهار داشت  
من بدون اینکه بفقدان عنوان امپراطور اهمیت بدهم این فرمول را  
امضا نموده و بعبارة آخری باقید فرس مازور آنرا امضا میکنم  
همان شب که صاحب منصبان در منزل امپراطور اجتماع نموده  
بودند اولتیماتومی از طرف حاکم جزیره واصل شده و اعلام  
نموده بود که چنانچه صاحب منصبان و همراهان جزیره از امضای فرمول  
امتاع نمایند بایستی بلافاصله بطرف کاب حرکت کنند  
بناپارت در این موقع مشغول خواندن کتاب دون کیشوت بود  
و حضار باو گوش میدادند او سعی میکرد که خونسردی خود را  
حفظ نموده و بخواندن ادامه دهد ولی يك لحظه بعد کتاب را بسته  
و گفت چنین کتابی را در چنین موقعی نمیتوان خواند تمام همراهان  
منظر شده اند

مادام دو موتولون با اینکه زن خود دار و با همتی بود بگریه  
افتاد ولی سکوت مدتش حضار یکمرتبه با صدای گورگود در هم  
شکسته شده و گفت من میروم که فرمول را امضا کنم  
گورگود امضا کردن این فرمول را بر ترك کردن بناپارت  
ترجیح میداد موتولون هم از او تقاضا کرد ،  
بناپارت آنها را نگاه میکرد و چیزی نمیکفت غرور او تنزل  
نموده و میدانست که نمیتواند به تنهایی در جزیره ستمن اقامت نماید  
سه نفر فرانسوی نزد پوپلتون رفته و فرمول امضا شده را باو دادند  
فردا صبح هم برتران فرمول را امضا کرد  
تنها بکنفر از امضای این فرمول خود داری میکرد و او  
(سان تی نی) مستخدم سرپائی بود که بواسطه غروری که نسبت به



ارباب خود داشت حاضر نشد او را مادون مرتبه امپراطوری بدانند  
هودسون لو که در این مرحله موفقیت حاصل کرده بود اعلام  
کرد که باید ( پونت کوسکی ) و سه نفر مستخدم که سان تی بی و  
روسو و آرشامبولت جوان است از جزیره خارج شوند  
عزیمت ( پونت کوسکی ) بر بناپارت چندان سخت نبود پونت  
کوسکی لهستانی بود و بعدها در کتابی نوشته است که بناپارت پیغامی  
برای اروپا جهت او فرستاده ولی بناپارت او را کوچکتر از آن می  
دانست که پیغامی بوسیله او بفرستد ولی من باب ترحم او را بریاست  
اسکادرون ترفیع داده و یکسال حقوق هم پیش باو پرداخت  
سایر نوکرها هم که باید از جزیره خارج شوند هر یک رضایت  
نامه بانضمام دو سال حقوق دریافت نمودند و نیز امپراطور مقرر داشت  
که مادام العمر از اموال خانواده او ثلث حقوق سالیانه را بعنوان  
مستمری دریافت دارند

آرشامبولت و روسو که میخواستند پس از ورود بانگلستان باتازونی  
بروند از طرف بناپارت مامور شدند که اخبار و گذارش زندگانی او را با اطلاع  
برادرش ژوزف بناپارت که سابقا پادشاه اسپانی و فعلا پادشاه مکزیک  
بود برسانند زیرا بناپارت تصور میکرد که برادرش آنها را بخدمت  
خود قبول خواهد کرد .

( سان تی بی ) که اهل جزیره کورس و هم وطن بناپارت و  
و از زمان طفولیت با خانواده امپراطور آشنا بود با اینکه جزو  
مستخدمین سرپائی محسوب میشد ماموریت مهمی باو تفویض شد این  
مستخدم سرپائی چون بکلی بی سواد بود و تعلیمات ندیده بود بناپارت  
همواره با لفظ قلم با او تکلم میکرد بقدری با امپراطور مباحثات میکرد  
که حاضر بود برای او استخوانهایش را در هم بشکند

در جزیره الب يك عامل جاسوسی بود که بناپارت او را بر علیه جاسوسان دول متحده اروپا انگيخته بود نسبت بانگلیس ها و خصوصا هودسون لو کینه عجیب و غریبی داشت روز ها ساتی نی بشکار میرفت و در اطراف لونگود با تفنگ گردش میکرد و آرزو داشت که روزی هودسون لو را مقابل تفنگ خود ببیند .

امپراطور از نیت او مستحضر شده و يك شب در موقع صرف شام با خشونت زیادی به سان تهی نی گفت بدبخت ! تو میخواهی حاکم را بکشی اگر این خیال را از مغز خود دور نمائی سرو کارت با من خواهد افتاد و خواهی دانست که چه رفتاری با تو میکنم وقتی که ساتی نی از اطاق خارج شد روی به صاحب منصبان کرده و گفت این بدذات میخواست رشته خوبی برای ریستن بدست ما بدهد من تمام انرژی و حاکمیت خود را جمع کرده که بتوانم او را منصرف نمایم .

احتمال هم دارد که خود بناپارت به ( ساتی نی ) امر کرده باشد که از امضای فورمول خود داری نماید تا حاکم او را برای عزیمت معین کند زیرا در ظرف این چند ماهه خبری باروپا نداده و اعتراض بیست و سوم اوت را هم باروپا نقرستاده بودند و مقرر شد که ساتی نی حامل این اعتراض نامه بشود .

اعتراضنامه را با خطوط خیلی ریز روی يك قطعه اطلس سفیدی که از پیراهن مادام دو مونتولون بریده بودند نوشته و ساتی نی آنرا در میان آستر قبای خود دوخت و چون سواد نداشت من باب احتیاط مقرر شد که اعتراض نامه را حفظ کند و این شخص پسواد در ظرف دو روز تمام آنها را حفظ کرده و برای بناپارت بدون غلط خواند .

بناپارت پس از خواندن اعتراض نامه گوش ساتی نی را کشیده و بزبان ایتالیائی باو گفت باین وضع و حالتی که تو داری و ظاهرا چیزی نمی فهمی خیالی کار ها از دست بر می آید و سپس تعلیماتی باو داده و گفت اگر توانستی خود را بلندن برسانی بایک عده از جوان مردان انگلیسی دوستی کن زیرا تمام انگلیس ها عقیده هودسون-لو را در باره من ندارند و در آن جا این اعتراضنامه را طبع کرده و منتشر نمای .

چهارتفر از مستخدمین تبعیدشده بناپارت روز نوزدهم اکتبر با باکشتی داوید حرکت کردند که بطرف کاپ پروتند و در آن جا یک ماه در ارك کاپ توقیف بوده و بالاخره روز ۱۲ فوریه به انگلستان رسیدند .

ازدهم اکتبر به آن طرف حدود گردش بناپارت که محیطش دوازده کیلومتر بود به هشت کیلومتر تقلیل داده شد و نیز قدغن شد که بعدها در منازل اهالی بومی جزیره داخل نشده و بدون حضور یک صاحب منصب انگلیسی با اهالی جزیره صحبت نماید .

قراولها که تا آن وقت قبل از ساعت نه بعداز ظهر بیاغ نزدیک نمی شدند مقرر شد که از غروب آفتاب دور باغ لونگود قراول به دهند و از غروب آفتاب تا طلوع صبح عمارت را احاطه نمایند در خلال روز هشتاد و دو نفر قراول در حدود هشت میل راه پست می دادند و چهار قراول پارک لونگود را محافظت میکرد و سیزده نفر هم در لونگود کات قراولی میدادند و بیست و سه نفر در اصطبل قراول بودند این رقم تعداد قراولان سال (۱۸۱۷) است که از یادداشت های هودسون او استخراج شده و در تمام مدت اسارت بناپارت دیگرچندان تغییری نشود هر روز در موقع غروب توپ اعلام شلیک می شد و ۲۸

قراول باغ را احاطه کرده و از ساعت ۹ شب شانزده قراول پای دیوار های لونیگود قراول میدادند و هشتاد و دو نفر در لونیگود کات و چهارده نفر در اصطبل بودند بر این عدد بایستی یک صاحب منصب و بیست و چهار نفر سرباز که مامور انتظام نگراف فوری بودند اضافه نمود .

تمام مکاتبات لونیگود با مسکه جزیره بایستی از طرف پواتون صاحب منصب کشیک کنترل شده و سپس تسلیم حاکم جزیره شود موضوع مخارج لونیگود با اینکه دو ماه بین موتولون و حاکم مجادله بود بالاخره حل نشد

حاکم مخارج را بهشت هزار لیره تعیین نموده و موتولون می گفت که این مخارج حتی برای من کافی نیست بالاخره حاکم گفت تا وصول تعلیمات لندن من میتوانم مخارج را از قرار دوازده هزار لیره نادیه نمایم مجددا بنایارت پیشنهاد کرد که اگر بگذارند با پاکت های سر بسته از اروپا تقاضای پول نماید کسری مخارج را شخصا عهده دار خواهد گردید .

مستند بنایارت این بود که میخواهد دشمنان او از محل ودایع وی اطلاع حاصل نمایند زیرا در این صورت آنها ضبط کرده و از آن پس بنایارت کاملا اسیر دشمنان خواهد شد ( لو ) این تقاضا را رد کرد و قول داد که این مراسلات را جز خود او وارد بانهورست لرد اول کابینه انگلستان کس دیگری نخواهد خواند امپراطور شاه ها را بالا میانداخت .

بنایارت برای اینکه هودسون لو را متنبه نموده و ضمنا درسی بکابینه انگلستان بدهد که در تمام اروپا منعکس شود تصمیم گرفت

برای مخارج خود مقداری از ظروف و اوانی خود را بفروش برساند  
موضوع مخارج منزل بناپارت در مستهلن مدت زیادی مورد  
مشاجرات مورخین بوده و اصل موضوع این بوده است که آیا مبلغ  
دوازده هزار لیره را که سیصد هزار فرانک طلای وقت بوده و  
هودسون لو پیشنهاد میکرد برای مخارج منزل بناپارت در يك جزیره  
دور افتاده که قیمت همه چیز گران است کفایت میکند است یا نه؟  
شکی نیست که این مقدار وجه برای مخارج بناپارت و همراهان  
او بشرط اینکه اصراف در بین نباشد کفایت میکرد ولی چون اداره  
منزل بناپارت بدست موتولون بود و او هم شخصی خوش سلیقه و خوش  
خور بشمار میرفت میخواست که بجز غذا همواره از انواع و اقسام  
غذاهای ماکول مزین باشد و بان جهت اصراف مینمود

برتران يك دفعه سعی کرد که این وضع را اصلاح نماید ولی  
احساس کرد که تمام خنده امپراطور با برشورژ موافق هستند و چون  
نمیخواست مبارزه و مجادله نماید صرف نظر نمود

گورگود بیش از برتران همت بخرج داد و سعی کرد جای  
اصراف را گرفته و چشم امپراطور را نسبت بداخل منزل خود بگشاید  
و حال آنکه موتولون میخواست حتی القوه چشمهای بناپارت نیست  
امور داخلی خانه بسته باشد مثلاً گورگود امپراطور میگفت که  
ممکن نیست در این منزل روزی هفده بطری شراب و هشتاد و هشت  
لیور گوشت و نه عدد بوقلمون خورده شود و میگفت در این حتی  
که ما هستیم قناعت بهتر از اصراف است

بناپارت حرف او را تصویب ننموده و خواست برای هر نوآوری  
مبلغ مخصوصی برای غذا تعیین نماید و روزی هشت فرانک بهرانسوبا  
و سه فرانک بسایرین بدهند تا باین طریق قدری هم صرفه جوئی بشود

ولی مونتولون این فکر را رد کرده و گفت این کار مطابق شئون امپراطور نیست موضوع صرفه جوئی مخارج امپراطور قضیه بفرنجی شده و تمام مستخدمین بناپارت که جاه و جلال امپراطوری را دیده بودند حاضر نبودند که زندگانی خود را محدود نمایند و این را برخلاف آبروی امپراطوری میدانستند اصراف مخارج بواسطه دزدی ناظرها و نوکران و فاسد شدن اغذیه که دور میریختند زیادتر میشد زندگانی در سنت هلر اصولا گران بوده زیرا در آن موقع سکنه جزیره زیاد بود و زمین هم محصولات زیادی نمیداد از آن گذشته بواسطه اعزام فوج پنجاه سوم که جهت محافظت بناپارت اعزام شده بود زندگانی جزیره سنتهان گرانتر میشد

بناپارت اینقدرها بی پول نبود که کسری مخارج منزل خود را پردازد زیرا دوست و پنجاه هزار فرانک طلائی که همراه آورده بودند هنوز دست نخورده بود ولی بناپارت نمیخواست این پول را با کلیسها نشن بدهد زیرا برای هودسون لو سوء ظنهای جدیدی تولید میکرد ضمنا بناپارت میخواست این پول را برای ( خزانه جنک ) خود نگاه دارد که در صورت احتمال بکلی فاقد وسیله باشد

قبل از اینکه دست پول بزور بزند تصمیم گرفت که قدری از برتران و لاسکاس قرض نماید این دو نفر در سنتهان و در لندن پول داشتند شاید بعدها بناپارت برای پرداخت مدد معاش صاحبمنصبان و حقوق نوکرهای خود از این پول استفاده نماید ولی در حال حاضر نمیخواست این پول را مصرف کند

عجابه موضوع فروش اسباب نقره برای او وسیله فراهم کرده بود که تنفر دنیا را نسبت به باتهورست و لندن جلب نماید باینجهت امیر البحر بالکومب را احضار نموده و باو گفت که قسمتی از نقره

آلات خود را برای او میفرستد که وی بمعرض فروش بگذارد و وقتیکه بالکومب اظهار تعجب کرد بدو گفت که بشقاب نقره برای صرف غذا خوب است و وقتی غذائی در بین نباشد بشقاب نقره بچه درد میخورد

بنابارت امر کرد که یک ربع از نقره آلات او را جدا کرده و سیرانی آنها ببالکومب تسلیم نماید که بفروش رسانده و مبلغ آنها در اعتبار امپراطور بجمع آورد

( لو ) از این قضیه خیلی متعجب شد و فکر میکرد که این موضوع در لندن بچه طریقی تعبیر خواهد شد آیا دولت انگلستان او را ملامت نخواهد نمود که چرا مانع از انجام این کار نشده است وقتی که برای سومین دفعه ( سیرانی ) نقره آلات را بقصبه جامستون آورد حاکم او را در قصر خود احضار نموده و گفت شما این همه پول را چه میخواهید بکنید

سیرانی که از تشویش ( او ) مستحضر شده بود جواب داد که برای خرید غذا !

لو خیلی تعجب کرد و گفت چطور ؟ مگر شما با اندازه کفایت آذوقه ندارید ؟

سیرانی حاکم را مطمئن نمود که مقدار آذوقه مقرر کفایت نکرده و بایستی زیاده تر خریداری کرد

هودسون لو بالحنی آبیخته بتمجب و حیرت گفت :

آخر شما این همه روغن و پرنده و گوشت را چه میخواهید بکنید ؟

هودسون لو این موضوع را بااطلاع کابینه لندن رسانید .

بانهورست که از انعکاس این خبر خیلی متعجب شده بود که امپراطور

سابق فرانسه امروز برای قوت لایموت بایستی تفره آلات خود را بفروشد نه تنها با دوازده هزار لیره مخارج منزل بناپارت موافقت کرد بلکه موافقت نمود که بناپارت بتواند يك مراسمه سر زمهری برای یکی از دستگاهی لندن فرستاده و بندازه احتیاج خود پول بخواهد ولی خود-ون او موضوع مراسمه را اصلا با اطلاع بناپارت نرسانید

در همین ایام و با اینکه بناپارت از محدودیتهایی که در باره او قابل شده بودند خبای در خشم بود چون دید که مشکلات زیادی از عنوان امپراطوری او برخاسته میشود و این عنوان دیگر برای او مباحثاتی نداشته بلکه برای احتیاجات سیاسی به آن علاقه مند است يك وسیله را برای نزدیکی با انگلیسها در نظر گرفت و روز شانزدهم اکتبر ۱۸۱۶ و در فردای آن روزی که فرمول کذائی امضاء شد (اومارا) را مامور کرد که یادداشتی تسلیم حاکم نموده و در آن اعلام داشت که وی حاضر است اسمی را برای خود انتخاب نماید که مورد استعمال قرار بگیرد

بناپارت در بین انتخاب نام (موریون) و (بارون دوروک) مردد بود. موریون در جنگ آرکول چون خود را سپر گلوله بناپارت کرد کشته شد و دوروک در جنگ بوتزن بقتل رسیده و محرمترین نزدیکان او زنده است

بناپارت برای اینکه نظریه جدید خود را موجه نماید به اومارا میگفت که این اسم دیگر مرد من نسیخورد زیرا بقدری در دنیا مشهور شده ام که هیچ از مردان سابق این شهرت را بهم نزدند ولی تغییر اسم سبب خواهد شد که روابط لونگود و حاکم بهتر شده و اجتماعات تسهیل گردد.

(لو) اهمیت این تغییر اسم را در خاطر خود حلایجی کرده



و دایرتی به لرد اول کابینه انگلستان داد و فردا صبح هم بمنزل برتران رفته و دوستانه با او صحبت کرد و گفت نهائی بایستی از لندن صادر شود .

باتهورست که از این پیش آمد مشوش شده بود توانست صریحا مخالفت نماید و جوابا بهودسون او چنین نوشت :

من راجع به پیشنهاد ژنرال بناپارت بشما تعلیماتی نمیدهیم مخالفت کردن با این پیشنهاد مشکل است ولی تصویب آنها هم موجب بروز اشکالاتی خواهد شد با نتیجه شما نباید وسیله تجدید مطلع این موضوع را فراهم نمائید .

لرد باتهورست باین ترتیب يك پیشنهادی را که مالا باعث تسهیل مقدرات بناپارت میشد رد کرده بود

در بین تمام سختی هائیکه از طرف کابینه انگلستان بر بناپارت وارد آمد این یکی غیر قابل عفو تر از دیگران است زیرا اگر بناپارت تغییر نام میداد دیگر بجزوسیت او از نقطه نظر حقوقی، منائی نداشته و اسیر انگلیسها نمیشد بلکه تبعید و توقیف شدن او صورت زشت و ناهنجاری بخود میگرفت و اطرافیان بناپارت هم که آزادتر می شدند بفکر نمی افتادند که او را تنها بگذارند و کمیسرها هم در لونگود پذیرفته میشدند و بالنتیجه بین آنها نزدیکی کاملی حکمفرما میشد و شاید بناپارت دربار روسیه و وین را بطرف خود جلب میکرد

(لو) از حکم لندن اطاعت کرده و راجع بموضوع تغییر اسم چیزی بمیان نیاورد و مسئله اختلاف عنوان بناپارت تا پایان اسارت او دوام داشت .